

سجاد سامانی متولد ۱۴دی ۷۱در تهران است. در دوران دبیرستان ریاضی و فیزیک خوانده اما برای پیش‌دانشگاهی تصمیم می‌گیرد به علوم انسانی تغییر رشته بدهد تا جدی‌تر وارد دنیای ادبیات شود. ورودش به دنیای شعر به دوران راهنمایی بازمی‌گردد، زمانی که تحت تاثیر یکی از دوستانش هوس شعر گفتن می‌کند و کم‌کم به صورت جدی وارد عرصه شعر شده و در ۱۸ سالگی حائز رتبه برتر شعر دانش‌آموزی می‌شود و بعد از آن توفیق شعرخوانی محضر رهبر معظم انقلاب را پیدا می‌کند و مدتی بعد به پیشنهاد برخی اساتید شعر و ادبیات تصمیم به چاپ کتاب «ایما» می‌گیرد. چندی پیش گفت‌وگویی داشتیم با این شاعر جوان و موفق.

■ **آقای سامانی**، نخستین جرقه‌های شعری شما، کجا زده شد و چه زمانی متوجه شدید می‌توانید شعر بگویید؟

کلاس دوم یا سوم راهنمایی مثل خیلی‌ی از دانش‌آموزان سرگرم درس خواندن بودم تا اینکه خیلی اتفاقی یکی از دوستان همسن و سال‌رمان دفتر شعرش را که در آن ترانه‌های محاوره گفته بود به مدرسه آورد و به بچه‌ها نشان داد؛ بچه‌ها می‌خواندند و خیلی خوش‌شان آمده بود. برای من هم جالب شد و شعرهایش را خواندم و با خودم گفتم مگر همه نمی‌توانند یک چنین چیز موزونی بگویند که مثلا آهنگین باشد و قافیه داشته باشد؟ گفتم من هم امتحان کنم و یک چند خطی بگویم و دورهمی با بچه‌ها بخوایم. بیشتر شعرهایی که گفتم جنبه طنز داشت و بچه‌ها خوش‌شان آمد. بعدا به خواست خدا معلم ادبیات‌مان که شعرهای محلورام را برایش خواندم، خیلی مرا تشویق کرد. در مسیر خانه به مدرسه یا برعکس، روی ریتیم‌هایی که توی ذهنم بود -که بعدها فهمیدم همان وزن هاست- یک چیزهایی با زبان محاوره می‌گفتم. حالا شاید اشعار عاطفی یا آیینی بود. شاید یک دفتر ۴۰ یا ۵۰ برگ در همان فضای شعری سرودم. به دلیل اینکه از همان اول هم یک مقدار بلندپرواز بودم- نه اینکه خیلی به صورت جدی فکر کنم- این‌در ذهنم بود که مثلا این اشعار دفتر یا کتابی شود. رفته‌رفته سرودن شعر من روی ریل افتاد و بعدها که چند موسیقی سنتی شنیدم، به شعر کلاسیک علاقه‌مند شدم و به سمت غزل رفتم. در این مسیر اساتیدی که در دبیرستان داشتم و قبل از همه اینها، خانواده‌ام تشویقم می‌کردند. من اولین دفتر شعری که گفته بودم را به پدر و مادرم نشان نداده بودم و بعد به خواهرم که خیلی کوچک بود، گفته بودم. فکر می‌کردم آنها شاید استقبال نکنند ولی واکنش آنها بر عکس تصورم بود.

■ **نخستین غزل تان** یادتان است؟ نخستین غزلم که بشود گفت فرم غزل را گرفته بود در کتابم هم هست. منته‌ا ۳ سال پس از چاپ کتاب، ۲ بیت آن را کاملا عوض کردم ولی ابیاتی که از همان موقع مانده این است: تا زمانی که جهان را قفسی می‌دانم هر کجا بر بنم طوطی بازگامت گریهام باعث خرسندی دنیاست چو ابر همه خندان لب و شادند که من گریانم حاضر در عوض دست کشیدن ز بهشت بوی پیراهن یوسف بدهد دستاتم این غزل به صورت کامل در کتاب هست.

■ **بحث کتاب را** گفتید؛ بعضی‌ها سرر چاپ کتاب شاید خیلی وسواس و نگرانی از اینکه نتیجه آن چه خواهد شد، دارند؛ از تجربه من چه می‌توان گفت؟

من در هر مسئله‌ای خیلی مشورت می‌کنم. مثلا در یک حوزه‌ای که می‌خواهم کاری انجام دهم سعی می‌کنم با آدم‌های همان حوزه مشورت کنم و فکر می‌کنم کار درستی است. کتاب هم همین‌طور است. یک تعدادی شعر برای خودم گفته بودم و با حلقه دوستانی که داشتیم، می‌خواندیم منتها برای اینکه این چه زمانی کتاب بشود؟ اصلا کتاب بشود؟ چه سالی چاپ کنم؟ اگر در حد یک کتاب بود و کتاب شد، آیا آن را می‌خرند؟ آیا سدن ۲۲ سالگی، سن مناسبی است؟ برای همه این سوالات سعی کردم نظر کسانی را که ریش سفیدان ادبیات هستند بگیرم و در مجموع به یک نظری برسم. آن موقع سنم کمتر بود و چیزی از مقضیات این بحث نمی‌دانستم ولی وقتی شعرها به یک تعداد رسید، به پیشنهاد اساتیدی که خدمت‌شان بودم، کتاب را چاپ کردم.

■ **اساتیدتان چقدر موثر بودند؟** آن موقع که کتاب چاپ می‌کردم سعی کردم مشورت اساتید و خیلی از بزرگواران را بگیرم. برخی اساتید وجه شاعری بیشتری داشتند و بعضی وجه منتقدی. اکثر این بزرگان بعد از چاپ کتاب به من لطف فراوان داشتند. بعضی از بزرگواران نیز قبل از اینکه کتاب شود، لطف کردند شعرم را در صفحات اجتماعی خودشان گذاشته بودند. در مجموع با مشورت‌هایی که گرفتم، اساتید تقریبا متفق‌القول بودند که در سال ۹۴ کتاب را چاپ کنم.

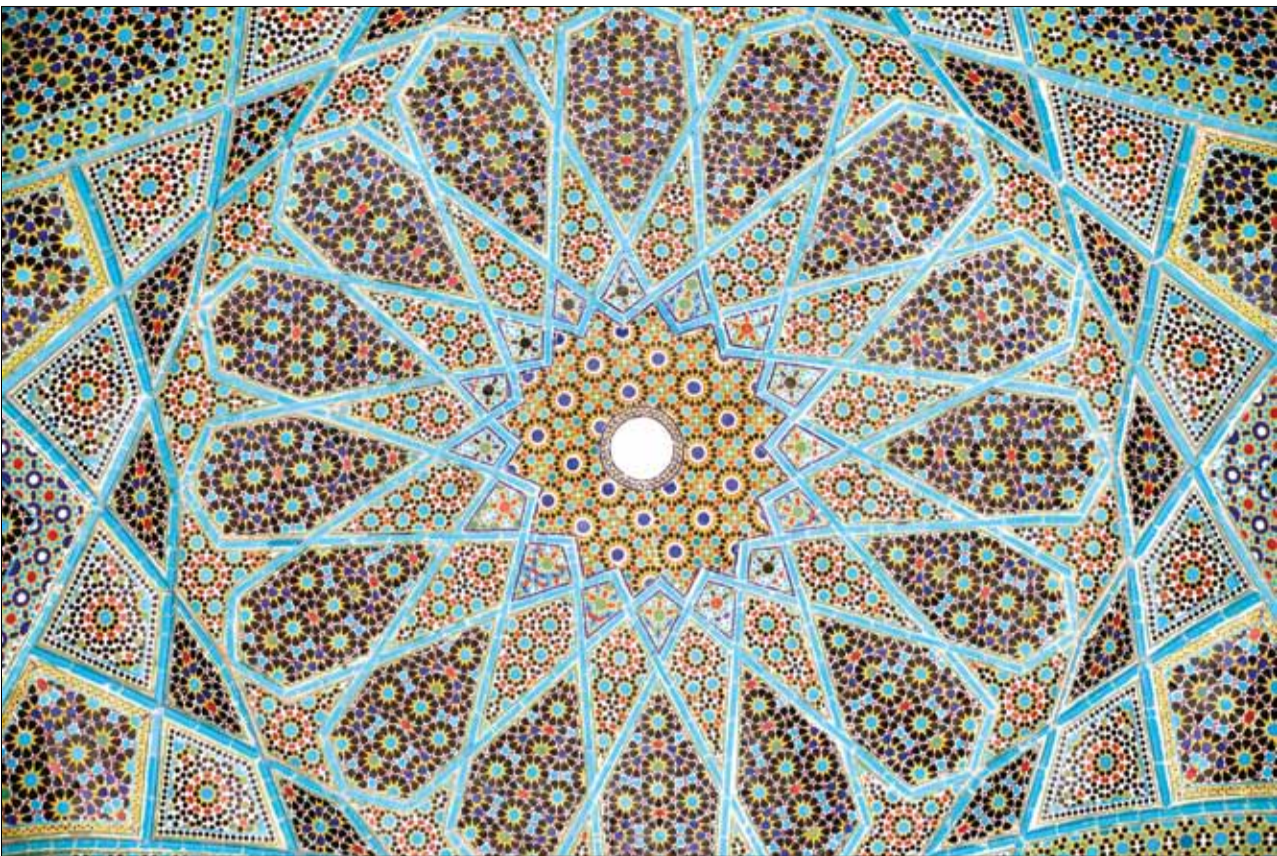
■ **برخی می‌گویند اگر تا قبل از بختگی کامل در شعر، کتاب چاپ کنید، در آینده شاید از بعضی شعرهای تان خجالت بکشید؛ نظر تان در این‌باره چیست؟**

فرض کنید ما ۱۰ شعر سروده باشیم، به احتمال زیاد از دهمین شعر بیشتر خوش‌مان می‌آید، زیرا تجربمان بیشتر شده است. به هر حال شاعر با شعرهایی که اخیرا سروده، ارتباط بیشتری برقرار می‌کند. اگر شاعر در ۲۵ سالگی کتابی را چاپ می‌کند شاید در ۲۵ سالگی خیلی غزل‌های گذشته‌اش، سر شوقش نیاورد اما باید به هر حال کتاب یک حداقلی داشته باشد تا پس‌فردا اگر منتقدی کتاب را دستش گرفت نتواند بگوید مثلا ضعف تألیف دارد یا یک لیست از ایرادات فاحش پیدا کند. اگر واقعا شاعری در این مرحله است، من هم نظرم این است که شعر را چاپ نکنند و حتی در



یک نگاه به سجاد سامانی، شاعر جوان و موفق

گفت‌وگو



گفت‌وگوی «وطن‌امروز» با سجاد سامانی، شاعر جوان

غزل، پریزاده شعر فارسی

■ مهدی چراغزاده ■

هر آدمی را در آن، جا بدهیم. خود قالب و فرم فی نفسه حال و هوایی دارد. خیلی‌ها مخالف سرودن غزل در قالب دیگری هستند. این به این معنی نیست که کسی نمی‌تواند غزل اجتماعی بگوید اما من از شخصیت غزل چنین درک می‌کنم که غزل پریزاده شعر فارسی است. تغزل یکی از مهم‌ترین مولفه‌هایش و عاطفه مهم‌ترین نکته‌اش است. در قالب‌های دیگر هر کدام مولفه‌های مختلفی دارند. من فکر می‌کنم اگر خودم قرار بود درباره یک اتفاق سیاسی که امروز افتاده است، شعر بگویم، هرگز سمت غزل نمی‌آمدم. منظوم آن نوع غزلی است که خودم کار می‌کنم، چون درک از غزل هم متفاوت است و انواع سبک‌های غزل داریم. شاید یکی زیانش، زبانی باشد که به این کار بخورد. من فکر می‌کنم شخصیت غزل محتوی عاطفی و لطیف دارد که درجه اعلاّی آن عرفان است و معنای ارزشمندی منتقل می‌کند، یعنی اگر غزل عاشقانه می‌گوید در آن به عنوان مثال باید مفهوم «وفاداری» ارزش باشد. من فکر می‌کنم بین محتوا و فرم یک پیوستگی وجود دارد؛ معتقدم موفق‌ترین نمونه غزل، غزل عاشقانه است. در این سبک اگر بخواهیم غزل آیینی هم بگویم، و مستقیما به اهل بیت(ع) اشاره کنیم، وجه عاطفی‌اش باید بسیار زیاد باشد. من سعی کردم در غزلی که برای حضرت علی(کبر(ع) سرودم، دست روی وجه عاطفی بگذارم، زیرا غزل چنین شخصیت و فرمی دارد. اگر می‌خواستم شعر حماسی بگویم، آن را در فرم دیگر می‌سرودم. به‌عنوان مثال غزل حضرت علی‌کبر(ع) آخرش اینطور تمام می‌شود که «بان به روضه چرا وا کنم؟ همین کافی است/مباد شاهد جان دادن پسر، پدری» ادبیات این غزل به شعر نئوکلاسیک می‌خورد. این متفاوت است با یک شعری که برای یک مداحی گفته می‌شود؛ نه اینکه این خوب باشد و آن بد، منظوم این است که جایگاه متفاوت است و فرم نقشی دیگر بازی می‌کند و باید متناسب با آن فرم یک نوع زبان و محتوا و یک نوع مقضیات را رعایت کرد.

■ **تعریف شما از شعر نئوکلاسیک چیست؟ آیا شعر نئوکلاسیک از شعر کلاسیک و گذشته شعر فارسی جداست؟**

آنگونه که تعریف کرده‌اند، شعر نئوکلاسیک از گذشته شعر فارسی بریده نیست. ممکن است در یک جای دنیا گفته باشند بی‌خدا گذشته ادبیات‌مان شویم و همه ساختارها را بشکنیم و کار صرفا نوبی ورای اینکه خوب است یا بد، درست کنیم. در نئوکلاسیک اینگونه نیست و ما یک گذشته خیلی خیلی افتخارآمیز داریم. نظر من هم این است. فکر می‌کنم در شعر هم همین است. همیشه باید پلی به گذشته زده و از تجربیات‌شان استفاده کنیم. به عنوان مثال اگر آنها گفتند «من را» غلط است و به موسیقی ضربه می‌زند، نشان می‌دهد مدت‌ها روی این موضوع فکر کرده و به این نتیجه رسیده‌اند؛ یعنی زیبایی‌شناسی آنها به این نتیجه رسیده است. بنابراین ما به این احترام بگذاریم و قواعد را رعایت کنیم. شعر نئوکلاسیک به گذشته پایبند است و وقتی می‌خواهد به عرصه بیان برسد، این خوب و نو بودن با یک نگاه جدیدتر و با زبانی که مردم امروز بفهمند، تولد پیدا می‌کند. این شعر به صورتی باید بیان شود که اگر ۲۰۰ سال بعد شعر را خواندند، بفهمند که این برای دوران صائب نیست. این شعر برای فلان دوران است. این شعر نئوکلاسیک خیلی مولفه دارد که باز در آن هم ممکن است تفاوت نگاه وجود داشته باشد- و دارد- یکی از مولفه‌های این شعر این است که کلی‌گو است و برای همین در آن خیلی از موضوعات را می‌توان مطرح کرد. البته موضوعاتی را نیز نمی‌توان مطرح کرد و بهتر است در فرم دیگری برای مخاطبی که تعریف شده است، بیان کرد. اگر بخواهم آن را در یک جمله تعریف کنم باید بگویم شعر نئوکلاسیک شعری است که نگاه به گذشته دارد و زبانش زبان حاضر امروز است.

■ **نگاه شما به شعر برای تفنن است یا برای بیان دغدغه‌ها؟ یعنی بیان دغدغه انسان، جامعه، زندگی مدرن و مسائل پیرامونی است یا صرفا مثلا شعر عاشقانه‌ای است که دختر یا پسری برای همسر یا معشوقه‌اش می‌خواهد بخواند یا بفرستد؟**

شعر عاشقانه به معنای واقعی با چیزی که در سوال است متفاوت است. از عشق، محتوایی ارزشمندتر نداریم. اما به هر حال

دنبال احیای ارزش‌های اسلام است. انقلاب قطعا در حوزه سبک زندگی نیز به دنبال احیای تمام وجوه زندگی است. بنابراین شعر -حوزه انقلاب، قطعا به حوزه کوچکی محدود نمی‌شود. برخی شاید نگاه‌شان این باشد که اگر الان یک تظاهراتی- که خیلی هم ارزشمند است- برگزار شده، باید این تظاهرات را به عنوان شعر مطرح کرد یا به عنوان سرود خواند. این سر جای خودش خیلی خوب است ولی ممکن است شاعر ورای دغدغه‌های صرفا سیاسی، دغدغه یک مسأله فلسفی و عرفانی و از این جنس مسائل هم داشته باشد که مربوط به اتفاق روز باشد یا نباشد. ممکن است ما تنها به روینای اتفاقات جامعه اشاره نکنیم. حال اینکه چگونه باید این موضوع در غزل بیان شود، اصلی‌ترین سوال است. شاعر آچار فرانسه نیست که بخواهد در تمام مسائل شعر بگوید در سبکی که من کار می‌کنم و مولفه‌هایی که از آن می‌شناسم، بحث مدافعان حرم یا مرگ بر آمریکا باید متناسب با قالب غزل بیان شود. یک موقع دغدغه‌ام این بود که راجع به انجمن حجتیه شعری بگویم و نقدی که داشتم را مطرح کنم. در سبک شعری که من شعر می‌سرایم نمی‌توانم بگویم که انجمن حجتیه بد است البته در خیلی از شعرهای دیگر می‌شود چنین گفت. این البته خیلی هم خوب است و نیاز است و باید آن تیپ آدمی که می‌تواند در این فضا کار کند، شعر بسراید اما در قالبی که من شعر می‌گفتم به غزلی با ردیف «بایست» رسیدم. حرف این غزل این بود که اگر ظلم دیدید، نباید یک گوشه بنشینید و بگویید خودش روزی درست می‌شود. چند بیت آخرش این بود:

«نه مثل قایق فرسوده‌ای کناره بگیر نه مثل طفل هراسیده‌ای کنار بایستا!

در این زمانه بدنام ناجوانمردی

بنام نامی مردان روزگار بایستا!

بس است اینکه به آه و به ناله در همه عمر

به انتظار نشستی، به انتظار بایست!»

این شعر را من برای آن مفهوم در این نوع قالب سرودم، چون کلی گفتن و کلی‌گویی و یک مقدار دوری کردن از اشاره به جزء به جزء مسأله، به این نوع قالب نمی‌چسبد. با وقتی شعر آیینی گفتم تک بیتی دارم برای امام (رضاع) که اشارهای به کیبوتر دارد ولی قطعا اگر من می‌خواستم برای یک مداح شعر بگویم چه بسا اشاره مستقیم‌تری می‌کردم تا با آن فرم همگام باشم. بنابراین دغدغه‌ها قطعا وجود دارد ولی باز روی عشق به معنای هسته مرکزی همه این مفاهیم تاکید دارم اما شیوه بیانش شاید متفاوت باشد با شیوه بیانی که درباره یک موضوعی اشاره مستقیم داشته باشد. من اگر بخواهم درباره مناسبت سیاسی در تقویم، کاری بکنم باید ببینم چه کار مفیدی می‌توانم انجام دهم، و خودم را تک‌بعدی نبینم. شاید به این نتیجه برسم که ایده‌ای بدهم تا مستند بسازند. بنابراین گزومی نمی‌بینم خودم را محدود به شعر گفتن کنم. هويت من که آن شاعر نیست. حالا ممکن است من را به عنوان شاعر بشناسند ولی به هر حال من در این زمانی که دارم می‌توانم یک کاری انجام دهم. می‌بینم فرم کاری که می‌توانم انجام دهم کدام موثرتر است و این در پیش‌فرض نیست که حتما درباره همه مسائل شعر بگویم. من وقتی شاعر می‌شوم که بشود آن مسأله را در قالب آن فرمی که داریم کار می‌کنیم گفت.

■ **شما عضو دوره اول آفتابگردان‌های شهرستان ادب بوده‌اید، به نظر شما آفتابگردان‌ها چقدر در شعر شاعران جوان تأثیر دارد؟**

بله! بنده در دوران نوجوانی چند جلسه در جلسات شعر آنجا شرکت کردم و مفید بود. این دوره‌ها و جلسات اینچنینی می‌تواند به رشد شاعران جوان از طریق مورد نقد قرار گرفتن شعرشان و آشنایی آنها با بزرگان شعر کمک کند. البته الان خیلی جلسه شعر داریم که حضور در آنها اغلب تلف کردن وقت است اما اندک جلسات خوبی که موجود است نقش بارزی در رشد شاعران جوان دارد.

■ **اگر امکان دارد یکی از سروده‌های جدید و منتشر نشده خودتان را برای ما بخوایند.**

مانند من که در غم دیدار گریه کرد؟

بر شاهه خیالی دلدار گریه کرد...

آهندلی، اگر نه غزل‌های خویش را

بر کوه سخت خواندم و بسیار گریه کرد...

صبحی که خواب من به حضور تو روشن است

باید به حال مردم بیدار گریه کرد!

باران حکایتیست که ابری دعاکنان بر پای‌بستگان گرفتار گریه کرد از بغض من مرتج، که این عاشق

صبور

«صد» بار دل شکستی و «یک» بار

گریه کرد...

